

سپهری و بیدل

مهرداد مهرجو*

* دانشجوی رشته زبان و ادبیات فارسی دانشگاه اصفهان

از میان شاعران نیمایی کم‌تر کسی به اندازه سهراب سپهری تحت تأثیر بیدل دهلوی و سبک اصفهانی قرار گرفته است. با این حال تاکنون تحقیق جامعی درباره این موضوع انجام نشده است. تأثیرپذیری او از بیدل اگر چه در فرم سروده‌ها، پررنگ‌تر بنظر می‌رسد؛ اما در قلمرو اندیشه و جهان‌بینی آن‌ها نیز قرابت‌هایی یافت می‌شود. در این مقاله خواهم کوشید پس از ارائه شواهد تأثیرپذیری سپهری از بیدل، پاره‌ای از قرابت‌های فکری آن‌ها را به بحث بگذارم.

بگفته شفیعی کدکنی حجم آثاری که در این ۲۰ سال اخیر درباره سپهری منتشر شده است، از کتاب‌ها و مقالاتی که جمعا درباره سعدی و فردوسی و مولانا و از معاصران نیز از مجموعه تحقیقات صورت گرفته درباره نیما و فروغ و اخوان بیشتر است^۱. بخش اعظمی از این آثار، مقالات و نوشته‌های تطبیقی‌اند. اگر بخواهیم از کیفیت نامطلوب بسیاری از این آثار در گذریم، باید گفت در انبوه مقالات تطبیقی یاد شده جای خالی بیدل در کنار نام سپهری احساس می‌شود. این در حالی است که سهراب از هیچ شاعری به اندازه بیدل تأثیرپذیرفته است. جالب است بگوییم عده‌ای نظیر کدکنی منکر تأثیرپذیری او از بیدل بوده‌اند^۲ و عده‌ای نیز آن را امر چندان مهمی نمی‌دانند. برای مثال کامیار عابدی - که خود مؤلف یکی از ارزنده‌ترین کتاب‌ها درباره سپهری است - در مقاله‌ای که به نقد و معرفی کتاب نیلوفر خاموش اثر صالح حسینی پرداخته‌اند، هیچ اشاره‌ای به مقاله «بیدل و سپهری» او

۱. بنگرید به:

شفیعی کدکنی، با چراغ و آینه، تهران، سخن، ۱۳۹۸، صفحه ۶۰۵

۲. بنگرید به:

شفیعی کدکنی، شاعر آینه‌ها، تهران، آگاه، ۱۳۹۶، چاپ دهم، صفحات «۴۴ و ۴۵» و «۵۳ و ۵۴»

نکرده‌اند.^۳ کتاب «بیدل، سپهری و سبک هندی» حسن حسینی نیز چندان مورد توجه سپهری‌پژوهان قرار نگرفت. این موضوع صرفاً به بحث فعلی محدود نیست. برای مثال می‌توان پرسید چرا حتی یک مقاله قابل اعتنا درباره تأثیر گسترده هوشنگ ایرانی بر سپهری در اختیار نداریم و در مقابل، تا بخواهید مقاله است که درباره رابطه شعر او با یونگ منتشر می‌شود.

بد نیست اشاره کنیم که در سال ۱۳۵۲، استادامیری فیروزکوهی مقاله‌ای منتشر کردند تحت عنوان: «حافظ بس است».^۴ در آن متن سخن بر سر آن است که توجه ما به حافظ نباید باعث شود از دیگر سخنوران ادبیات فارسی غافل بشویم. امروز نیز وقت آن رسیده است که یا فریاد «سهراب بس!» سر دهیم و یا دست کم اندکی حساب شده‌تر به بررسی اشعار او پردازیم. بی‌تردید یکی از بهترین راه‌های ممکن برای انجام یک تحقیق علمی درباره شعر سپهری، بازخوانی هشت کتاب با نظر به دیوان بیدل و در کل شعر سبک اصفهانی است. دلیل این ادعا نیز تأثیرپذیری بسیار گسترده او از بیدل و هم‌قطاران اوست.

همانطور که اشاره شد، درباره تأثیرپذیری سپهری از بیدل اثر قابل‌جز دو مقاله از حسن حسینی و یک مقاله از صالح حسینی، منتشر نشده است. ایشان نیز چنان که باید و شاید حق مطلب را ادا نکرده‌اند و بسیاری از گفتنی‌ها را از قلم انداخته‌اند. با اینهمه ما با هدف سهولت خوانندگان برای ملاحظه قرابت‌های این دو شاعر، مهمترین شواهدی را نیز که ایشان یافته‌اند، جداگانه و ذیل نام هر یک آورده‌ایم.

شواهدی که من یافته‌ام:

۱. بیدل: وضع آغوش **وصل ممکن نیست** / از دو عالم کنار خواهم کرد^۵

سپهری: نه، **وصل ممکن نیست**^۶

۳. برای دسترسی به این مقاله رجوع شود به:

کامیارعابدی، از مصاحبت آفتاب، تهران، ثالث، ۱۳۷۶، ص ۳۰۹ تا ۳۲۹

۴. این مقاله در دو بخش منتشر شده است. برای ملاحظه آن رجوع شود به:

امیری فیروزکوهی، «حافظ بس»، منتشر شده در مجله «یغما»، آذر ۱۳۵۲، شماره ۳۰۳، صفحه ۵۳۲ تا ۵۳۶ و بخش دوم مقاله:

امیری فیروزکوهی، «حافظ بس ۲» منتشر شده در مجله «یغما»، دی ۱۳۵۲، شماره ۳۰۴، صفحه ۵۹۷ تا ۶۰۱
بیدل دهلوی، دیوان غزلیات، تصحیح مهدی طباطبایی و علیرضا قزوه (دو جلدی)، تهران، شهرستان ادب، ۱۴۰۰، صفحه ۷۲۲.
۵.

۶. سهراب سپهری، هشت کتاب، تهران، طهوری، ۱۳۸۷، منظومه «مسافر»



۲. بیدل: - چون شمع فروغت چقدر خواهد ماند/ ای کر مگ شتاب! **سحر نزدیک است**^۷

- دود دل مزده خاکستر ما داد و گذشت/ یعنی این شب که تو دیدی **به سحر نزدیک است**^۸

سپهری: نیست رنگی که بگوید با من/ اندکی صبر **سحر نزدیک است**^۹

باید یاد آور باشیم که عبارت «سحر نزدیک است» در شعر صائب نیز آمده است: «نالۀ سوخته جانان به اثر نزدیک

است/ دست خورشید **به دامان سحر نزدیک است**^{۱۰}»

۳. بیدل: **گر مرگ نمی بود** غم خلق که میخورد/ صد شکر که اینجا همه کس روز به شب برد^{۱۱}

سپهری: و بدانیم که **اگر مرگ نبود** دست ما در پی چیزی می گشت^{۱۲}

۴. بیدل: زان جلوه گذشتیم و به خود هم نرسیدیم/ ما را چه گنه **خاصیت عجز همین است**^{۱۳}

سپهری: و **خاصیت عشق این است**^{۱۴}

این بیت عطار نیز قابل توجه است: «**خاصیت عشقت** که برون از دو جهانست/ آنست که هر چیز که گویند نه

آنست^{۱۵}». همچنین تعبیر «خاصیت عشق این است» را در مقالات شمس نیز دیده‌ام.

۵. بیدل: چون نگه پروازها جمع است در مژگان من/ گر همه خوابیده باشم، **بالشم پر داشته است**^{۱۶}

۷. بیدل دهلوی، گزیده رباعیات بیدل، به انتخاب محمد کاظم کاظمی، مشهد، سپیده باوران، ۱۳۹۸، ص ۱۰۶

بیدل دهلوی، دیوان غزلیات، تصحیح مهدی طباطبایی و علیرضا قزوه (دو جلدی)، تهران، شهرستان ادب، ۱۴۰۰، جلد ۱،

ص ۴۲۰

۹. سهراب سپهری، هشت کتاب، تهران، طهوری، ۱۳۸۷، شعر «غمی غمناک»

صائب تبریزی، دیوان اشعار (هفت جلدی)، تصحیح محمد قهرمان، تهران، علمی فرهنگی، ۱۳۹۱، چاپ ششم، جلد ۲،

ص ۷۳۳

بیدل دهلوی، دیوان غزلیات، تصحیح مهدی طباطبایی و علیرضا قزوه (دو جلدی)، تهران، شهرستان ادب، ۱۴۰۰، جلد ۱، صفحه

۷۰۲.۱۱

۱۲. همان؛ منظومه «صدای پای آب»

۱۳. همان، جلد ۱، ص ۴۴۶

۱۴. همان، منظومه «مسافر»

۱۵. عطار، دیوان عطار، به اهتمام و تصحیح محمد تقی تفضلی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۹۲، چاپ چهاردهم، صفحه ۶۱

بیدل دهلوی، دیوان غزلیات، تصحیح مهدی طباطبایی و علیرضا قزوه (دو جلدی)، تهران، شهرستان ادب، ۱۴۰۰، جلد ۱،

صفحه ۴۵۴

سپهری: **بالش من پر آواز پر چلچله‌ها است**^{۱۷}

۶. بیدل: **نخواندم غیر درس بی‌نشانی / ورق‌های کتابم بال عنقااست**^{۱۸}

سپهری: **من کتابی دیدم، واژه‌هایش همه از جنس بلور / کاغذی دیدم، از جنس بهار**^{۱۹}

۷. بیدل: **زین گلستان به حیرت شبنم رسیده‌ایم / باید دری به خانه خورشید باز کرد**^{۲۰}

سپهری: **من به آنان گفتم / آفتابی لب درگاه شماست / که اگر در بگشایید به رفتار شما می‌تابد**^{۲۱}

۸. بیدل در مثنوی «طور معرفت» در صفت **دوستان** خویش گوید:

همه از موج گلشن خوش‌عناتر / ز آب زندگانی هم روانتر^{۲۲}

سپهری: **دوستانی بهتر از آب روان**^{۲۳}

۹. بیدل: **زندگی در بند رسم قید عادت مردن است / دست دست توست، بشکن این طلسم ننگ را**^{۲۴}

سپهری: **زندگی چیزی نیست که لب طاقچه عادت از یاد من و تو برود**^{۲۵}

۱۰. بیدل: **اجزای ما چو صبح نفس پرور است و بس / شیرازه کرده‌اند به باد این کتاب را**^{۲۶}

سپهری: **و نخوانیم کتابی که در آن باد نمی‌آید**^{۲۷}

۱۷. سهراب سپهری، هشت کتاب، تهران، طهوری، ۱۳۸۷، شعر «ندای آغاز»

۱۸. همان، ج ۱، ص ۳۷۱

۱۹. همان، منظومه «صدای پای آب»

۲۰. همان، ج ۱، ص ۷۱۷

۲۱. همان؛ شعر «سوره تماشا»

۲۲. بیدل دهلوی، شعله آواز: مثنوی‌های بیدل دهلوی، مقدمه و تصحیح اکبربهداروند، تهران، نگاه، ۱۳۸۸، صفحه ۶۶۶

۲۳. سهراب سپهری، هشت کتاب، تهران، طهوری، ۱۳۸۷، منظومه «صدای پای آب»

بیدل دهلوی، دیوان غزلیات، تصحیح مهدی طباطبایی و علیرضا قزوه (دو جلدی)، تهران، شهرستان ادب، ۱۴۰۰، جلد ۱،

ص ۱۹۰

۲۵. همان، منظومه «صدای پای آب»

۲۶. همان، ج ۱، ص ۱۷۲

۲۷. همان، منظومه «صدای پای آب»

۱۱. بیدل: تا دماغ است، هوس بال گشاست / سر هر بام کبوتر دارد^{۲۸}

سپهری: سقف بی کفتر صدها اتوبوس^{۲۹}

۱۲. بیدل: عرق شرم تو از چشم جهان شست نگاه / گر تو خجلت نکشی، آینه‌ها بسیار است^{۳۰}

سپهری: چشم‌ها را باید شست^{۳۱}

۱۳. بیدل: گل دمیده‌ایم اما رنگ و بو پشیمانی است / بود غنچه ما را عالم دگر زانو^{۳۲}

سپهری: گل‌های چشم پشیمانی می شکفت^{۳۳}

۱۴. بیدل: - به بویی قانعیم از سیر رنگ آمیزی امکان / عبارت‌ها به کار طبع معنی رس نمی آید^{۳۴}

- قانعم زین چمنستان به رگ و برگ گلی / از تبسم لبی انباشته‌ام همچو هلال^{۳۵}

سپهری: من به سببی خشنودم / و به بویدن یک بوته بابونه^{۳۶}

۱۵. بیدل: مست حیرت از خمار وهم امکان فارغ است / انتظار کس مکن باور به چشم آینه^{۳۷}

سپهری: آینه‌ها انتظار تصویرم را می کشیدند^{۳۸}

۱۶. بیدل: فقر نازد که به تجرید نظر دوخته‌ای / جاه بالذ که به سامان حشم می آیی^{۳۹}

۲۸. همان، ج ۲، ص ۹۵۴

۲۹. همان، منظومه «صدای پای آب»

۳۰. همان، ج ۱، ص ۳۹۵

۳۱. همان، منظومه «صدای پای آب»

۳۲. همان، ج ۲، ص ۱۵۹۷

۳۳. همان، شعر «خواب تلخ»

۳۴. همان، ج ۲، ص ۹۹۱

۳۵. همان، ج ۲، ص ۱۱۹۷

۳۶. همان، منظومه «صدای پای آب»

۳۷. همان، ج ۲، ص ۱۶۱۸

۳۸. همان، شعر «همراه»

۳۹. همان، ج ۲، ص ۱۷۲۹



سپهری: حجم مرغوب خود را/ در تماشای تجرید می شست^{۴۰}

۱۷. بیدل: از خود چو اشک جرات پرواز شسته‌ایم/ یارب مکن به خون نیازم **دچار رنگ**^{۴۱}

سپهری: خیال می‌کنم/ **دچار** آن رگ پنهان **رنگ‌ها** هستی^{۴۲}

۱۸. بیدل: منزل خاصی نمی‌خواهد عبادتگاه شوق/ هر کف خاکی که **آنجا سر نهی سجاده است**^{۴۳}

سپهری: **دشت سجاده من**^{۴۴}

ذکر این حدیث پیامبر اسلام ضروری است: «**جعلت لی الارض سجداً و ظهوراً**»^{۴۵}. ترجمه: «زمین برای من مسجد قرار داده شده است»

۱۹. بیدل: - **سبکتو ران** در این کهسار محمل/ **مبادا بشکنی** در زیر پا دل^{۴۶}

- بر بساط غنچه‌خسبان گر رسی، **آهسته باش**/ می‌شود از جنبش نبض نفس بیدار گل^{۴۷}

سپهری: به سراغ من اگر می‌آیید **نرم و آهسته** بیاید **مبادا که ترک بردارد** چینی نازک تنهایی من

۲۰. بیدل: نوای بلبل و **آواز خنده گل‌ها**/ به دوش عبرت بانگ کلاغ می‌گذرد^{۴۸}

سپهری: **میوه‌ها آواز می‌خواندند**^{۴۹}

- نصفه شب بود، از **تلاطم میوه**/ طرح درختان عجیب شد

۴۰. همان، شعر «اینجا همیشه تیه»

۴۱. همان، ج ۲، ص ۱۱۹۰

۴۲. همان، منظومه «مسافر»

۴۳. همان، ج ۱، ص ۴۶۷

۴۴. همان، منظومه «صدای پای آب»

۴۵. محمدباقر مجلسی، بحارالانوار (۱۱۰ جلدی)، تهران، دارالکتاب الاسلامیه، ۱۳۸۹، چاپ چهارم، جلد ۱۶، ص ۳۱۳

۴۶. بیدل دهلوی، شعله آواز: مثنوی‌های بیدل دهلوی، مقدمه و تصحیح اکبربهداروند، تهران، نگاه، ۱۳۸۸، صفحه ۶۴۹
بیدل دهلوی، دیوان غزلیات، تصحیح مهدی طباطبایی و علیرضا قزوه (دو جلدی)، تهران، شهرستان ادب، ۱۴۰۰، جلد ۲، ص ۱۲۱۱

۴۸. همان، ج ۱، ص ۷۰۸

۴۹. سهراب سپهری، هشت کتاب، تهران، طهوری، ۱۳۸۷، شعر «صدای دیدار»

۲۱. بیدل: دل از جوش غمش میخانه زار^{۵۰}

سپهری: مثل یک میکده در مرز کسالت هستم^{۵۱}

۲۲. بیدل: طرح قیامتی ز جگر می کشیم ما / نقاش ناله ایم، اثر می کشیم ما^{۵۲}

سپهری: پیشه ام نقاشی است^{۵۳}

۲۳. بیدل: حسن را بی عرق شرم طراوت نبود / گل کاغذ به از آن گل که بر او شبنم نیست^{۵۴}

سپهری: گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد؟^{۵۵}

۲۴. بیدل: دل پرداز از غبار ما و من / «بیدل» اینها زیور آینه نیست^{۵۶}

سپهری: و به آنان گفتم / سنگ آرایش کوهستان نیست / همچنانی که فلز، زیوری نیست به اندام کلنگ^{۵۷}

۲۵. بیدل: محبت از مزاج عشقبازان کینه نپسندد / پر پروانه ممکن نیست گردد زینت تیری^{۵۸}

سپهری: چشم تو زینت تاریکی نیست^{۵۹}

۲۶. بیدل: ناله دردی به ساز خامشی گم گشته ام / شوق غمازست، می ترسم مرا پیدا کند^{۶۰}

سپهری: شوق می آمد، دست در گردن حس می انداخت^{۶۱}

۵۰. بیدل دهلوی، شعله آواز: مثنوی‌های بیدل دهلوی، مقدمه و تصحیح اکبربهداروند، تهران، نگاه، ۱۳۸۸، صفحه ۴۷۸

۵۱. سهراب سپهری، هشت کتاب، تهران، طهوری، ۱۳۸۷، منظومه «صدای پای آب»

بیدل دهلوی، دیوان غزلیات، تصحیح مهدی طباطبایی و علیرضا قزوه (دو جلدی)، تهران، شهرستان ادب، ۱۴۰۰، جلد ۱،

صفحه ۲۵۶

۵۳. همان، منظومه «صدای پای آب»

۵۴. همان، ج ۱، ص ۵۴۶

۵۵. همان، منظومه «صدای پای آب»

۵۶. همان، ج ۱، ص ۵۵۹

۵۷. همان، شعر «سوره تماشا»

۵۸. همان، ج ۲، ص ۱۶۶۴

۵۹. همان، شعر «شب تنهایی خوب»

۶۰. همان، ج ۱، ص ۸۸۸

۶۱. همان، منظومه «صدای پای آب»

۲۷. بیدل: از دستگاه آبله اقبال ما مپرس / در زیر پا شکست ضعیفی کلاه ما^{۶۲}

سپهری: و نپرسیم که فواره اقبال کجاست^{۶۳}

۲۸. بیدل: رفتید و نکردید تماشای گذشتن / ای کاش دمی چند به یک جا بنشینید^{۶۴}

سپهری: کجاست جای رسیدن و پهن کردن یک فرش / و بی خیال نشستن / و...^{۶۵}

۲۹. بیدل: نمی دانم شکفتن تا کجا خرمن کنم بیدل / سحر در جیب می آید تبسم گل فروش من^{۶۶}

سپهری: یک نفر آمد که نور صبح مذاهب / در وسط دگمه های پیرهش بود^{۶۷}

۳۰. در شعر بیدل و سبک هندی یکی از ویژگی های شبنم، خواب آلودگی است. بیدل می گوید:

تا مرا عشقت چو شبنم دیده بی خواب داد / از گداز دل گلابی بر رخم پاشیده است^{۶۸}

سپهری: من شبنم خواب آلوده یک ستاره ام^{۶۹}

۳۱. بیدل: - چنین کز عضو عضوم موج غفلت می دمد «بیدل» / چو فرش مخملم آخر طلسم خواب می سازد^{۷۰}

- هر قدر غفل فزون تر، لاف هستی بیش تر / ای طلسم خواب! از این افسانه کوتاهی گزین^{۷۱}

سپهری: طلسم شکسته خوابیم را بنگر^{۷۲}

۶۲. همان، ج ۱، ص ۲۶۵

۶۳. همان، منظومه «صدای پای آب»

۶۴. همان، ج ۲، ص ۱۰۱۷

۶۵. همان، منظومه «مسافر»

۶۶. همان، ج ۲، ص ۱۵۵۳

۶۷. همان، شعر «تا نبض خیس صبح»

۶۸. همان، ج ۱، ص ۴۷۵

۶۹. همان، شعر «فانوس خیس»

۷۰. همان، ج ۱، ص ۷۳۸

۷۱. همان، ج ۲، ص ۱۵۷۲

۷۲. همان، شعر «جهنم سرگردان»

۳۲. بیدل: اظهار غفلت طلبم کار عقل نیست / نقاش عاجزست به تصویر خواب پا^{۷۳}

سپهری: من تصویر خوابم را می کشیدم^{۷۴}

۳۳. بیدل: خوش آنکه سایه صفت محو آفتاب شویم / که سخت نامه سیاهیم، عفو ما اینجاست^{۷۵}

سپهری: من از مصاحبت آفتاب می آیم / کجاست سایه؟^{۷۶}

۳۴. بیدل: اگر در خانه آیینه حسنش پرتو اندازد / چو جوهر لمعه خورشید جوشد از در و بامش^{۷۷}

سپهری: پرتویی آیینه را لبریز کرد: / طرح من آلوده شد با آفتاب^{۷۸}

۳۵. بیدل: هر کجا رفتیم، سیر خلوت دل داشتیم / بیدل آغوش فلک هم روزنی زین خانه بود^{۷۹}

سپهری: روزنی بود به اقرار بهشت^{۸۰}

۳۶. بیدل: همنشین! با من ز تشویش هوس ها کین مگیر / خوابم از سر می پرد، نام پر بالین مگیر^{۸۱}

سپهری: مگذار از بالش تاریک تنهایی سر بردارم^{۸۲}

۳۷. بیدل: گر هوایی در سرت پیچیده است از خود برآ / خانه ما آنسوی افلاک دارد پشت بام^{۸۳}

سپهری: دیار من آنسوی بیابانهاست^{۸۴}

۷۳. همان، ج ۱، ص ۱۴۵

۷۴. همان، شعر «یادبود»

۷۵. همان، ج ۱، ص ۳۶۱

۷۶. همان، منظومه مسافر

۷۷. همان، ج ۲، ص ۱۱۲۴

۷۸. همان، شعر «روزنه‌ای به رنگ»

۷۹. همان، ج ۲، ص ۹۴۸

۸۰. همان، شعر «پیغام ماهی‌ها»

۸۱. همان، ج ۲، ص ۱۰۵۷

۸۲. همان، شعر «جهنم سرگردان»

۸۳. همان، ج ۲، ص ۱۲۲۱

۸۴. همان، شعر «پاداش»

۳۸. بیدل: آسمان دارد ز من سرمایه **تعمیر درد** / بشکند رنگم به هر جا، ناله‌ای برپا کند^{۸۵}

سپهری: **تعمیر سکوت** / گنجم کرد^{۸۶}

۳۹. بیدل: شورش امواج این دریا خروش بزم کیست؟ / نغمه‌تر می‌فشارد مغزم از **قانون آب**^{۸۷}

سپهری: یاد من باشد کاری نکنم، که به **قانون زمین** بربخورد^{۸۸}

۴۰. بیدل: **غنچه‌واشده** مشکل که دلی نگشاید / بستگی چون رود از قفل، کلید است اینجا^{۸۹}

سپهری: ... که خبر می‌آرند از **گل‌واشده** دورترین بوته خاک^{۹۰}

۴۱. بیدل: از **شیخون خط یار** نگردي غافل / هر کجا شوخی گردی است، سپاهی دریاب^{۹۱}

سپهری: و تنهایی من **شیخون حجم تو را** پیش بینی نمی‌کرد^{۹۲}

۴۲. بیدل: سایه‌ام، از **شیوه** همواری‌ام غافل مباش / کز جبین تا نقش پا گل کرده‌ام یکسر جبین^{۹۳}

سپهری: و او به **شیوه** باران پر از طراوت تکرار بود^{۹۴}

۴۳. بیدل: علم و دانش **یک قلم هیچ است** و پوچ / این قدر می‌بایدت فهمید و بس^{۹۵}

سپهری: **یک هیچ** تو را دیدم، و دویدم^{۹۶}

۸۵. همان، ج ۱، ص ۸۸۷

۸۶. همان، شعر «وقت لطیف شن»

۸۷. همان، ج ۱، ص ۳۱۵

۸۸. همان، شعر «غربت»

۸۹. همان، ج ۱، ص ۱۴۹

۹۰. همان، شعر «واحه‌ای در لحظه»

۹۱. همان، ج ۱، ص ۳۳۱

۹۲. همان، شعر «به باغ همسفران»

۹۳. همان، ج ۲، ص ۱۵۶۹

۹۴. همان، شعر «دوست»

۹۵. همان، ج ۲، ص ۱۰۷۹

۹۶. همان، شعر «تراو»



۴۴. بیدل: موج رم می‌زند، چه کوه و چه دشت / چین گرفته است طرف دامن‌ها^{۹۷}

سپهری: دشت‌هایی چه فراخ! / کوه‌هایی چه بلند!^{۹۸}

۴۵. بیدل: امتداد عمر برد از چشم ما ذوق نگاه / گهنگی‌ها کرد آخر مغز این بادام تلخ^{۹۹}

سپهری: باید بلند شد / در امتداد وقت قدم زد، /...^{۱۰۰}

۴۶. بیدل: - همچو آینه تحیر سفرم / صاحب خانه‌ام و در به درم^{۱۰۱}

- به دل رو کن اگر سرمنزل امنی هوس داری / نفس در خانه آینه آرام سفر دارد^{۱۰۲}

سپهری: خوابشان را به صدای سفر آینه‌ها آشفتم^{۱۰۳}

۴۷. بیدل: کی توانم در دل سنگین خوبان جا کنم / من که نتوانم فرو بردن سر سوزن در آب^{۱۰۴}

سپهری: دست درویشی شاید، نان خشکیده فروبرده در آب^{۱۰۵}

۴۸. بیدل: آنسوی ظلمت به غیر از نور نتوان یافتن / روی بر مولی است هر کس پشت بر دنیا کند^{۱۰۶}

سپهری: ... و پشت حوصله نورها دراز کشید^{۱۰۷}

۴۶. بیدل: رعونت اگر نشئه زندگی است / سر زنده با گردنت رام نیست^{۱۰۸}

۹۷. همان، ج ۱، ص ۲۹۳

۹۸. همان، شعر «در گلستانه»

۹۹. همان، ج ۱، ص ۶۲۰

۱۰۰. همان، شعر «هم سطر هم سپید»

۱۰۱. همان، ج ۲، ص ۱۳۱۵

۱۰۲. همان، ج ۱، ص ۶۶۲

۱۰۳. همان، شعر «سوره تماشا»

۱۰۴. همان، ج ۱، ص ۳۱۴

۱۰۵. همان، شعر «آب»

۱۰۶. همان، ج ۱، ص ۸۸۷

۱۰۷. همان، ج ۱، شعر «دوست»

۱۰۸. همان، ج ۱، ص ۵۴۵

- کیست تا فهمد زبان بی دماغی های من؟ / نشئه دیدار می خواهد خمار آینه^{۱۰۹}

سپهری: حیات، نشئه تنهایی است^{۱۱۰}

۴۷. بیدل: آن روز که پیدایی ما را اثری بود / در آینه ذره غبار نظری بود^{۱۱۱}

سپهری: غبار عادت پیوسته در مسیر تماشاست

*

افزون بر موارد بالا سپهری در بکار بردن برخی از واژه‌ها و تعابیر، تحت تأثیر بیدل بنظر می‌رسد. برای مثال کاربرد واژه آینه در دیوان بیدل به قدری است که شفیع کدکنی او را «شاعر آینه‌ها» لقب داده است. بسامد این واژه را در سروده‌های سپهری - گذشته از مواردی که پیش‌تر آوردیم - نمی‌توان بی‌نسبت با بیدل فرض کرد:

- به شکل خلوت خود بود / و عاشقانه‌ترین انحناى وقت خودش را / برای آینه تفسیر کرد^{۱۱۲}

- آینه شدیم، ترسیدیم از هر نقش^{۱۱۳}

- گویی عطری خودش را در آینه تماشا می‌کرد^{۱۱۴}

- آینه شدم، از روشن و از سایه بری بودم. دیو و پری آمد، / دیو و پری بودم / در بی خبری بودم.^{۱۱۵}

- غم از دستم در آینه رها شد: خواب آینه شکست^{۱۱۶}

- لبه صحبت آب / برق خواهد زد، / باطن آینه خواهد فهمید^{۱۱۷}

۱۰۹. همان، ج ۲، ص ۱۶۱۶

۱۱۰. همان، منظومه «مسافر»

۱۱۱. همان، ج ۱، ص ۹۵۰

۱۱۲. همان، شعر «دوست»

۱۱۳. همان، شعر «نیایش»

۱۱۴. همان، شعر «باغی در صدا»

۱۱۵. همان، شعر «شورم را»

۱۱۶. همان، شعر «تارا»

۱۱۷. همان، شعر «تا انتها حضور»

- ای قدیمی ترین عکس نرگس در آیینۀ حزن!^{۱۱۸}

*

واژه معراج (عروج)، نیز از واژگان پرتکرار هشت کتاب می باشد. همچنین این واژه از محبوب ترین و پرکاربردترین واژگان بیدل است.

سپهری:

- من کنار زهاب / فکر می کردم: / امشب / راه معراج اشیا چه صاف است!

- زانوی عروج / خاکی می شد^{۱۱۹}

- مرا باز کن مثل یک در به روی هبوط گلابی در این عصر معراج پولاد^{۱۲۰}

- روی شن ها هم، نقش های سم اسبان سواران ظریفی است که صبح / به سر تپه معراج شقایق رفتند^{۱۲۱}

و بیدل با این واژه تعبیری ساخته است نظیر:

- «بیدل» این بی خردی چند به معراج خیال / می روند آن همه کز خویش برون می آیند^{۱۲۲}

- معراج آرزوی دو عالم حضور من / یک سجده وار جبه به پای تو سودنست^{۱۲۳}

- عرض معراج حقیقت از من «بیدل» خطاست / قطره دریا گشت، پیغمبر نمی دانم چه شد^{۱۲۴}

*

۱۱۸. همان، شعر «متن قدیم شب»

۱۱۹. همان، شعر «از آبها به بعد»

۱۲۰. همان؛ شعر «به باغ همسفران»

۱۲۱. همان؛ شعر «واحه ای در لحظه»

۱۲۲. همان، ج ۲، ص ۲۹۲۶

۱۲۳. همان، ج ۱، ص ۴۳۸

۱۲۴. همان، ج ۱، ص ۸۱۵

علاوه بر این‌ها، می‌توان رد پاره‌ای از موتیوهای شعر سبک اصفهانی را در هشت کتاب دنبال کرد. برای نمونه سپهری می‌گوید:

«در بیشه تو آهو سر می‌کشد، به صدایی می‌رمد»^{۱۲۵}

آهو یکی از حیوانات مورد توجه شاعران سبک اصفهانی و بیدل در مضمون سازی به حساب می‌آید و جزو واژگان پرکاربرد شعر آنهاست.^{۱۲۶}

*

بیدل در مثنوی «طور معرفت» بسیار به طبیعت نظر دارد و با نگاه خاص خود به وصف آن می‌پردازد. بخشی از این مثنوی به وصف «سنگ» مربوط می‌باشد. ابیاتی از آن:

«ز بس کار جهان واژون نمودست / شرر خاکسترست و شعله دودست

به بی‌دردی نمایی نسبت سنگ / ز گفتن شرم دار، ای دانش آهنگ

به غفلتگاه این دکانچه سرد / که دارد درد اگر سنگست بی‌درد

نهال ناله از آب و گل کیست / شرر پرورده داغ دل کیست

جهان آبی اگر دارد ز سنگ است / و گر آتش، از او آتش به چنگ است»^{۱۲۷}

و سپهری در شعر معروف به باغ همسفران می‌گوید: «بیا با هم از حالت سنگ چیزی بفهمیم»^{۱۲۸}

همچنین ابیاتی از بخش دیگر این مثنوی (طور معرفت):

«بیا ای حسرت وامانده در دل / که بر بندیم بر پرواز محمل

۱۲۵. همان، شعر «فراتر»

۱۲۶. برای اطلاع بیشتر از این موضوع رجوع شود به:

کاووس حسن‌لی، بیدل و انشای تحیر، تهران، معین، ۱۳۹۹، صفحه ۴۹ تا ۵۱

۱۲۷. بیدل دهلوی، شعله آواز: مثنوی‌های بیدل دهلوی، مقدمه و تصحیح اکبر بهداروند، تهران، نگاه، ۱۳۸۸، صفحه ۶۴۳

۱۲۸. سهراب سپهری، هشت کتاب، تهران، طهوری، ۱۳۸۷، شعر «به باغ همسفران

بیا تا وحشتی در پیش گیریم / مبادا چون شرر در سنگ میریم

دو روزی تیشه فرهاد باشیم / از این کهسار، معنی‌ها تراشیم

به راه انتظار ماست دلتنگ / پرزاد شرر در سینه سنگ

شویم آتش‌زن شوق شرارش / بر آریم از طلسم انتظارش

تأمل را به سرمشقی رسانیم / ز بال این پری سطری بخوانیم^{۱۲۹}»

لحن کلام، خاصه در کاربرد خاص فعل «بیا» و همچنین افعال اول شخص جمع، به شعر «به باغ همسفران» سهراب نزدیک می‌نماید.

*

ذکر این نکته نیز ضروری است که سپهری ممکن است پاره‌ای از قرابت‌های سپهری و بیدل بصورت اتفاقی و ناخودآگاه باشد. با اینهمه کثرت شواهدی که نقل شد و در ادامه نیز نقل خواهد شد، در نظر داشتن سهراب به دیوان بیدل کوچک‌ترین تردیدی باقی نمی‌گذارد.

آنچه تاکنون خواندیم، مواردی بود که در تحقیقات انجام شده پیشین، به آن‌ها اشاره‌ای نشده بود.

پاره‌ای از مهم‌ترین مواردی که صالح حسینی آورده است^{۱۳۰}:

بیدل: - «بیدل» از چاک جگر چون **صبح** بستم **نردبان** / منظری کز خود برایم با فلک همسایه بود

- «بیدل» غبار آهی تا رنگ اوج گیرد / از چاک سینه دارم چون **صبح** **نردبانی**

سپهری: **نردبان** از سر دیوار بلند، **صبح** را روی زمین می‌آورد

بیدل: - چنین کز کلک ما رنگ معانی می‌چکد «بیدل» / توان گفتن **رگ ابر بهار** این ناودان‌ها را

۱۲۹. بیدل دهلوی، شعله‌آواز: مثنوی‌های بیدل دهلوی، مقدمه و تصحیح اکبربهداروند، تهران، نگاه، ۱۳۸۸، صفحه ۶۴۳

۱۳۰. برای ملاحظه این مقاله رجوع شود به:

صالح حسینی، "بیدل و سپهری"، مندرج در: «نیلوفر خاموش: نظری به شعر سهراب سپهری»، تهران، نیلوفر، ۱۳۷۹، صفحه ۱۳۱ تا ۱۶۴

- هر که را «بیدل» تأمل سرمه‌یی بخشیده است / ریشه‌های موج می‌بیند از رگهای تاک

- مایه همین عبرتست در گره اشک و آه / آنچه ز ما وا کند مزد کشیدن دهیم

همچنین با تأکید به تعابیر بکار رفته مقابل ابیات دیگری آورده‌اند: «رگ گل، رگ سنگ، رگ موج، رگ آه، رگ شمع، رگ تخیل، گره صافی زلال، گره اشک، گره قطره»

سپهری: - پشت هیچستان رگ‌های هوا، پر قاصدهایی است...

- و گاه در رگ یک حرف خیمه باید زد

- دستانت را می‌گشایی، گره تاریکی می‌گشاید

- دستانت را می‌گشایی، گره تاریکی می‌گشاید

- آنکه نور از سر انگشت زمان برچیند / می‌گشاید گره پنجره‌ها را با آه

و نیز با تأکید به تعابیر مقابل، سروده‌های دیگری از سهراب نقل کرده‌اند: «رگ هر برگ، رگ‌های بی‌فضای این تصویر، رگ‌های گیاه، رگ‌های درخت، رگ پنهان رنگ‌ها»

بیدل: - از هجوم حیرتم راه تپیدن و نشد / بیکرم سر تا قدم اشکیست در چشم گهر

- هجوم نشئه دردم، مپرس از عشرتم بیدل / چو مینا خون ز دل می‌ریزم و عرض نفس دارم

سپهری: - صدای پرپری آمد / و در که باز شد / من از هجوم حقیقت به خاک افتادم

- از هجوم روشنایی شیشه‌های در تکان می‌خورد

بیدل: - از شیون رنگین وفا هیچ مپرسید

- بر بلبل و قمری ز نشاطم مسرایید / من بوی گلم ناله رنگین فغانم

سپهری: - حیات، غفلت رنگین یک دقیقه حواست

- و بعد غربت رنگین قریه‌های سر راه

- در این **کشاکش رنگین** کسی چه می داند/ که سنگ عزلت من در کدام نقطه فصل است

بیدل: - از آن **مد تغافل** ها که دارد **چین ابرویش**

- در **تغافل خانه ابروی چین می کشم**

سپهری: ولی آن نور در شت/ عکس آن ماهی قرمز در آب/ که اگر باد می آمد دل او، پشت **چین های تغافل**
می زد/ چشم ما بود

- **گرته دلپذیر تغافل** / روی شن های محسوس خاموش می شد

بیدل: اختلاف و ضعف ها بیدل لباسی بیش نیست/ ورنه **یکرنگ** است خون در **پیکر طاووس** و زاغ

سپهری: من نمی دانم که چرا می گویند اسب حیوان نجیبی است، **کیوتر زیباست**/ و چرا در قفس **هیچکسی**
کرکس نیست/ گل **شبدر** چه کم از **لاله قرمز** دارد

بیدل: آنجا که فشارد **مژه** ام دیده تر را/ **پرواز هوس** پنبه کند آب **گهر** را

سپهری: **هیجان** ها را **پرواز دهیم**

بیدل: - ندارد دشت امکان **آنقدر میدان آزادی**/ نگاه **آهوم ناچار پا در قیر** می خواهم

- **ضعف** نشانده است به روز **سیاه شمع** / **پایی** که می کشم ز **گل قیر** می کشم

سپهری: - بانگی از دور مرا می خواند/ **لیک پاهایم در قیر** شب است

- **جنبشی** نیست در این **خاموشی**: / دست ها، **پاها در قیر** شب است

بیدل: - در آب **چشمه ادراک** روغن افتاده است

- **شعله ادراک** خاکستر کلاه افتاده است

سپهری: - می پری از روی چشم **سبز یک مرداب**/ یا که می شویی کنار **چشمه ادراک** بال و پر

- **ظلمت ادراک** را چراغان کن

همچنین تاکید دارند بر تعابیر: «عفت اشراق، چمن های بی تموج ادراک، برگ ادراک، نور ادراک و گرمای ادراک».

بیدل: - بیدل خراش چهره اقبال شهرت است / عبرت ز کارخانه نقش نگین طلب

- و نیز تعابیر: «خراش چهره اظهار، خراش چهره امید»

سپهری: - به یادگاری شاتوت روی پوست فصل / نگاه می کردی / حضور سبزقبایی میان شبدرها / خراش

صورت احساس را مرمت کرد / بین، همیشه خراشی است روی صورت احساس

بیدل: تعابیری چون: «شور صد صحرا جنون، یک سجده جبین، یک اشک وار و...»

سپهری: تعابیر: « صد پرتو من، یک هیچ، اندازه پیراهن تنهایی، یک خوشه بشارت و...»

بیدل: - ز بس جوش بهار ناکسی افسرده اجزایم / خزان رنگ هم از من نمی بالد پر کاهی

- گرم نوید کیست سروش شکست رنگ / کز خویش رفته ایم به دوش شکست رنگ

سپهری: - در این شکست رنگ، از هم گسسته نغمه هر آهنگ

- و تعبیر «مرگ رنگ»

بیدل: - باز در گلشن ز خویشم می برد افسون آب / در نظر طرز خرامی دارم از مضمون آب

- ناله نی می کشد از موج و آب آواز پا / عمر عاشق گر همی در زیر چاهی بگذرد

مگر آواز پایی بشنوم بیدل در این وادی / به رنگ نقش پا در راه حسرت سر به سر گوشم

- بیدل ز نفس ها روش عمر عیان است / نقش قدم از موج بود آب روان را

سپهری: - تعبیر: «صدای پای آب»

- من پس از رفتن تو لب شط / بانگ تند پاهای عطش را / می شنیدم

- در نسیم لغزشی رفتم به راه غم / راه، نقش پای من از یاد برد

صالح حسینی در ادامه این مقاله در نقد شفیع کدکنی که سهراب را در بکاربردن حس آمیزی و تجرید دنباله روی شاعران فرنگ می دانست - نه سبک اصفهانی - بحث مفصلی دارد. علاقه مندان می توانند برای خواندن مطالب او به اصل مقاله رجوع کنند.

مهم ترین مواردی که حسن حسینی آورده است^{۱۳۱}:

بیدل: - تا ابد می بایدم غلتید در آغوش خویش

- کو جهد که چون بوی گل از هوش خود افتم / یعنی دو سه گام آنسوی آغوش خود افتم

سپهری: - و من می رفتم، می رفتم، تا در پایان خود فرو افتم

- کنار مستی خاک / در دوردست خودم، تنها نشسته ام

بیدل: مباح منکر اسرار سینه چاکی ما / به کارگاه سحر آفتاب می بافند

سپهری: از علف خشک آیه های قدیمی / پنجره می بافت

بیدل: عبرت آینه گیر ای غافل از لاف کمال / عرض جوهر جز خراش چهره اظهار نیست

سپهری: حضور سبزقبایی میان شبدرها / خراش صورت احساس را مرمت کرد

بیدل: تعابیری چون: «صدای پای رفتن رنگ، صدای بوی گل و آواز واداع رنگ گل»

سپهری: تعابیر: «صدای پای آب، صدای نفس باغچه، و به تعبیر ایشان «تپش های غیر معمول» [نظیر

تپش باغ و تپش پنجره]

بیدل: از صحبت ما تا به حضوری برسی / خود را بیرون در گذار و پیش آی

۱۳۱. برای دسترسی به مطالب ایشان رجوع شود به:

سیدحسن حسینی، «بیدل، سپهری و سبک هندی»، تهران، سروش، ۱۳۶۸، صفحه «۸۹ تا ۸۶» و «۱۳۰ تا ۱۴۰»



سپهری: در تاریکی بی آغاز و پایان / دری در روشنی انتظارم روید / **خودم را در پس در تنها نهادم / و به**

درون رفتم

بیدل: ما را توان جز به تامل دیدن / **آئینه بوی گل، نفس می باشد**

سپهری: ناگهان صدایی باغ را در خود جا داد / صدایی که به هیچ شباهت داشت / **گویی عطری خودش را**

در آینه تماشا می کرد

بیدل در یکی از حکایت‌های خود در مثنوی «عرفان»، داستان مردی از اهالی کاشان را آورده است، که باعده‌ای از دوستان خود به هند سفر می‌کند. در نظر حسن حسینی این مثنوی با شعر بلند «صدای پای آب» سپهری قابل تطبیق است. برای مثال بیدل در همین حکایت می‌گوید: «چیست کاشان؟ جهان وهم و خیال / که به دیدن وجود اوست محال» و سپهری: «اهل کاشانم، اما / شهر من کاشان نیست»

حسن حسینی اولین کسی است که بر شباهت‌های سپهری با بیدل تاکید دارد و از این جهت شایسته تمجید بسیار است؛ اما او برای اثبات ادعای خود شواهد کافی ارائه نکرده است.

شواهد ذکر شده در انس سپهری با بیدل جای هیچ تردیدی نمی‌گذارد. باید اذعان کرد که این قرابت بین شاعری که سخنی سهل و ممتنع دارد با شاعر دیریابی چون بیدل آن هم در روزگاری که ادبای زمان او را یکی از عوامل کشیده شدن شعر فارسی به ابتذال می‌دانسته‌اند، در نوع خود جالب است. مطلب حائز اهمیت دیگر، تعیین مرز تأثیرپذیری سهراب از بیدل است. بی‌تردید این تأثیرپذیری بیشتر محدود به فرم و لفظ است تا جهان بینی و دنیای اندیشه. آنچه نیز تاکنون گفته شد، اغلب مربوط به قرابت‌های لفظی این دو شاعر بود. او چنانکه ملاحظه شد گاه عینا و گاه با اندک تغییری، تعبیر بیدل را بکار می‌بندد. گاه نیز تعبیری بیدلانه-تعبیری که اگر چه ساخته بیدل نیست؛ اما شبیه ترکیب‌سازی بیدل است- نظیر «باطن آینه، خواب آینه، خوابستان» و از این قبیل تعبیر. حال می‌توان پرسید آیا این دو شاعر در جهان‌بینی خود نیز قرابتی دارند یا خیر. پیش از هر چیز باید پذیریم که شعر چند بُعدی سپهری را نمی‌توان قالب‌بندی کرد. او با عرفان و ادیان شرق، عرفان اسلامی، ادبیات فارسی، فرهنگ و ادبیات غرب آشنایی دارد. سپهری اگر چه بسیار از بیدل تأثیر گرفته است و با او مانوس به نظر

می‌رسد؛ اما شیفته و مقلد او نیست. سهراب را نمی‌توان و نباید در بیدل یا فرهنگ مشخصی خلاصه کرد. بنابراین در مورد نزدیکی جهان اندیشگانی این دو شاعر نیز نباید افراط کرد. ضمن اینکه تعیین مرز و مختصات قرابت فکری دو شاعر بسا دشوارتر و حساس‌تر از قرابت‌های زبانی آن‌ها است.

سپهری متعلق به قرن ۲۱ ام و دنیای مدرن است و بیدل شاعری است از جهان سنت. یکی از بزرگ‌ترین دغدغه‌های سپهری مسئله تنهایی وجودی است و این احساس تنهایی در زیست جهان او به قدری پررنگ است که حیات را «نشئه تنهایی»^{۱۳۲} می‌خواند و در سروده دیگری می‌آورد: «یاد من باشد تنها هستم»^{۱۳۳} بیدل اما در این دنیا احساس غربت می‌کند و غریب کسی است که از موطن خود دور افتاده است. بیدل موطن خود را عالم بالا می‌داند و خود را در روی زمین غریب می‌یابد: «غربت صحرای امکانت دو روزی بیش نیست / از وطن یکباره گشتی اینقدر غافل چرا»^{۱۳۴} به زعم او، انسان در جهان مادی غریب است و روزگاری به تعبیر مولانا به «اصل خود» باز خواهد گشت. بنابراین احساس غالب بر عارف در جهان سنت احساس غربت است؛ اما در جهان امروز، احساس غالب بر «سالک مدرن»^{۱۳۵} احساس تنهایی است^{۱۳۶}. و این تنهایی وجودی در جهان سنت هیچ موضوعیتی ندارد. باری، آنچه در هر دو شاعر یکسان است غمی است که در این دنیا به دوش می‌کشند. برجسته‌ترین قرابت فکری این دو شاعر نیز در یأس ملایم شعر آن‌ها است که شاید بی‌ارتباط با گرایش آن‌ها به بودا نباشد. عرفان بیدل عرفانی است آمیخته با یأس و امید ملایم. بیدل می‌گوید: «خم قامت نبرد ابرام طبع سخت کوش من / گران شد زندگی، اما نمی‌افتد ز دوش من»^{۱۳۷} یأس آن است که قامت شاعر از پیری خمیده است و زندگی بر دوش او سنگینی می‌کند و امید آنست که نه این خمیده‌قامتی، سخت‌کوشی او را از بین برده

۱۳۲. در دفتر مسافر می‌گوید: «حیات، نشئه تنهایی است»

۱۳۳. همان، شعر «غربت»

بیدل دهلوی، دیوان غزلیات، تصحیح مهدی طباطبایی و علیرضا قزوه (دو جلدی)، تهران، شهرستان ادب، ۱۴۰۰، جلد ۱، ۱۳۴. صفحه ۱۷۴

۱۳۵. این تعبیر از سروش دباغ است. برای ملاحظه توضیحات ایشان در باب «عرفان مدرن» و تعبیر یاد شده، رجوع شود به: سروش دباغ، در سپهر سپهری، تهران، نگاه، ۱۳۹۳، صفحه ۷۳ تا ۱۱۸ و نیز:

سروش دباغ، فلسفه لاجوردی سپهری، تهران، صراط، ۱۳۹۴، صفحه ۹۱ تا ۱۵۹

۱۳۶. برای اطلاع بیشتر از مفهوم «تنهایی» در هشت کتاب سپهری و نیز انواع تنهایی، رجوع کنید به:

سروش دباغ، نبض خیس صبح: «سالک مدرن شرقی»، تورنتو، بنیاد سهرودی، ۱۳۹۸، صفحه ۳۷ تا ۵۸

بیدل دهلوی، دیوان غزلیات، تصحیح مهدی طباطبایی و علیرضا قزوه (دو جلدی)، تهران، شهرستان ادب، ۱۴۰۰، جلد ۲، ۱۳۷. صفحه ۱۵۵۳

و نه سنگینی بار زندگی او را تسلیم مرگ کرده است. این آمیختگی یأس و امید در شعر سهراب نیز مشهود است. از جمله فقرات مقابل از شعر وقت لطیف شن: «دیدم که درخت هست/ وقتی که درخت هست/ پیداست که باید بود/ باید بود/ و رد روایت را/ تا متن سپید/ دنبال/ کرد/ اما/ ای یأس ملون^{۱۳۸}» جنبه امیدوارانه شعر آنجاست که بر بودن تأکید می کند؛ اما ناگاه از یأس ملونی سخن می گوید که گویی تصمیم ماندن او را به تردید می اندازد. سهراب می گوید: «و عشق، تنها عشق/ مرا به وسعت اندوه زندگی ها برد^{۱۳۹}». جهت روشنی کلام و به مصداق «تعرف الاشياء باضدادها» می توان تعبیر اخیر سهراب را با این بیت مولانا مقایسه کرد: «گفت که سرمست نئی رو که از این دست نئی/ رفتم و سرمست شدم، وز طرب آکنده شدم^{۱۴۰}». مولانا هنگام بر شمردن تحولاتی که عشق در روح او ایجاد کرده است همواره به این موضوع اشاره می کند که من غمناک بودم و در اثر عشق شادمان گشتم. سپهری اما درست به عکس، می گوید عشق مرا متوجه اندوه زندگی کرد و از این جهت با بیدل که می گوید: «جز داغ نیست مائده دستگاه عشق/ آتش خورد کسی که شود میهمان ما^{۱۴۱}»، اشتراک بیشتری دارد. سخن کوتاه که بیدل زندگی را باری بر دوش خود می خواند: «خجلت عشق و وفا، یأس و امید مدعا/ عالمی شد یار دل زین بار گردن زندگی^{۱۴۲}». این اندوه را می توان در بسیاری از سروده های سپهری نیز سراغ گرفت. چنانکه می گوید: «مرا با رنج بودن تنها گذار^{۱۴۳}». هر دو شاعر اما نهایتاً با اینکه زندگی را دشوار و مایه اندوه می دانند؛ اما آن را رد نمی کنند و به آن «آری» می گویند. از بیدل می خوانیم که: «چند روزی هر چه بادا باد باید زیستن^{۱۴۴}» و از سپهری: «تا شقایق هست زندگی باید کرد^{۱۴۵}».

گذشته از این، نگاه آن ها به عشق زمینی نیز چندان دور از یکدیگر بنظر نمی رسد. چنانکه در مقاله دیگری به تفصیل نوشته ام سپهری در بخش هایی از دفتر مسافر به تشریح مواجهه خود با عشق می پردازد^{۱۴۶}. او با در نظر

۱۳۸. سهراب سپهری، هشت کتاب، تهران، طهوری، ۱۳۸۷، شعر «وقت لطیف شن»

۱۳۹. همان، منظومه «مسافر»

مولانا جلال الدین، گزیده غزلیات شمس تبریزی (۲جلدی)، مقدمه و تفسیر: محمدرضا شمیعی کدکنی، تهران، سخن، ۱۳۸۷.

۱۴۰. جلد ۲، ص ۷۱۹

بیدل دهلوی، دیوان غزلیات، تصحیح مهدی طباطبایی و علیرضا قزوه (۲جلدی)، تهران، شهرستان ادب، ۱۴۰۰، جلد ۱،

۱۴۱. صفحه ۲۶۲

۱۴۲. همان، ج ۲، ص ۱۶۷۸

۱۴۳. سهراب سپهری، هشت کتاب، تهران، طهوری، ۱۳۸۷، شعر «جهنم سرگردان»

۱۴۴. همان، ج ۲، ص ۱۴۸۸

۱۴۵. همان، شعر «در گلستانه»

۱۴۶. برای ملاحظه این مقاله رجوع کنید به:

مهرداد مهرجو، مواظب تبخیر خوابها، منتشر شده در سایت دین آنلاین، مهرماه ۱۳۹۹

داشتن به سنت بی‌خوابی عاشق در ادبیات فارسی، خود را «مواظب تبخیر خواب‌ها» می‌خواند و با این تعبیر نشان می‌دهد که چندان اهمیتی برای آن قائل نیست. با اینهمه به گواه چند سرودهٔ دیگر سپهری از جمله «تا نبض خیس صبح»، چنین برداشت می‌شود که او نیز طعم عاشقی را چشیده است: «یک نفر آمد/ تا عضلات بهشت/ دست مرا امتداد داد/ یک نفر آمد که نور صبح مذاهب/ در وسط دگمه‌های پیرهنش بود/ از علف آیه‌های خشک قدیمی/ پنجره می‌بافت/ مثل پیروزهای فکر، جوان بود/ حنجره‌اش از صفات آبی شط‌ها/ پر شده بود/ یک نفر آمد کتاب‌های مرا برد/ روی سرم سقفی از تناسب گل‌ها کشید/ عصر مرا با دریچه‌های مکرر و وسیع کرد/ میز مرا زیر معنویت باران نهاد/ بعد، نشستیم/ حرف زدیم از دقیقه‌های مشجر،/ از کلماتی که زندگیشان وسط آب می‌گذشت/ فرصت ما زیر ابرهای مناسب/ مثل تن گیج یک کبوتر ناگاه/ حجم خوشی داشت/ نصفه شب بود، از تلاطم میوه/ طرح درختان عجیب شد/ رشتهٔ مرطوب خواب ما به هدر رفت/ بعد/ دست در آغاز جسم آب‌تنی کرد/ بعد در احشای خیس نارون باغ/ صبح شد^{۱۴۷}». تعبیر «هدر رفتن خواب» می‌تواند نشان از تجربهٔ ناگزیر او از عشق باشد.

بیدل برخلاف غالب شاعران کلاسیک چون حافظ که می‌گوید: «دست از طلب ندارم تا کام من برآید/ یا تن رسد به جانان یا جان ز تن برآید^{۱۴۸}»، در عشق اغلب روحیهٔ قانع‌تری دارد. می‌گوید: «بی‌دماغی مژدهٔ پیغام محبوبم بس است/ قاصد آواز دریدن‌های مکتوبم بس است^{۱۴۹}». یعنی همینکه معشوق نامهٔ من را پاره کند و من صدای پاره شدن آن کاغذ را بشنوم برایم کافی است. این قناعت تا بدانجا است که گویی او برای رسیدن به وصل یار اصراری ندارد. صریحا می‌گوید: «در محبت آرزو را اعتباری دیگر است/ این حریفان وصل می‌خواهند و «بیدل» انتظار^{۱۵۰}». سپهری نیز عشق را «صدای فاصله‌ها^{۱۵۱}» می‌داند.

در این جستار کوشیدم پاره‌ای از قرابت‌های شعر بیدل و سپهری را به بحث بگذارم. بررسی ما نشان می‌دهد با وجود تأثیرپذیری گستردهٔ او از بیدل، این موضوع چندان مورد توجه اهل تحقیق قرار نگرفته است. اگر چه

۱۴۷. همان، شعر «تا نبض خیس صبح»

۱۴۸. حافظ، دیوان حافظ (جلد ۲)، تصحیح و توضیح: پرویز ناتل خانلری، تهران، خوارزمی، ۱۳۹۸، جلد ۱، ص ۴۷۴

بیدل دهلوی، دیوان غزلیات، تصحیح مهدی طباطبایی و علیرضا قزوه (جلد ۲)، تهران، شهرستان ادب، ۱۴۰۰، جلد ۱،

۱۴۹. صفحه ۴۱۲

۱۵۰. همان، ج ۲، ص ۱۰۳۵

۱۵۱. سهراب سپهری، هشت کتاب، تهران، طهوری، ۱۳۸۷، منظومه «مسافر»

تأثیرپذیری سهراب از بیدل در فرم اشعار او پررنگ‌تر بنظر می‌آید؛ اما همسانی‌هایی در جهان‌بینی آن‌ها نیز به دیده می‌شود. در این نوشته کوشش نگارنده نشان دادن برخی از قرابت‌های قطعی میان این دو شاعر و تأکید بر اهمیت موضوع و لزوم توجه سپهری‌پژوهان به تأثیرپذیری او از بیدل و سبک اصفهانی بود. می‌توان گفت بیدل و سبک اصفهانی مهم‌ترین حلقه مفقوده جریان سپهری‌پژوهی به حساب می‌آید.

سایت فرهنگی نیلوفر

www.neelofar.org